

لطف گفتار تو شد دام ره مرغ هوس

سعدی و بهار به روایت حسین معصومی همدانی

محسن آزموده | درباره تاثیر سعدی شیرازی (690-606 ه.ق.) بر زبان و ادبیات فارسی بسیار گفته و نوشته شده است. شك نیست این اثرگذاری بر ادیبان پس از سعدی بسیار بیشتر است، به خصوص شاعران و نویسندگانی که به سبک کلاسیک شعر گفته‌اند و نوشته‌اند. محمدتقی بهار ملقب به ملک‌الشعرا (1265-1330) شاعر، نویسنده، محقق، سیاستمدار، روزنامه‌نگار و تاریخ‌نگار ایرانی، به گفته بسیاری بزرگ‌ترین شاعر ایرانی کلاسیک در روزگار معاصر است که درباره تاثیرپذیری او از شیخ اجل بحث شده است. حسین معصومی همدانی، پژوهشگر ادبیات، تاریخ و فلسفه علم در گفتار حاضر وجه تازه‌ای از این تاثیر سعدی بر بهار را آشکار می‌سازد. دکتر معصومی همدانی در این گفتار که به عنوان سخنرانی در همایش «نسبت سعدی با داستان‌نویسی امروز ایران» ارائه شد، با بازخوانی چاپ جدیدی از دیوان ملک‌الشعرا بهار براساس نسخه سید محمود فرخ خراسانی (به کوشش مجتبی مجرد و سیدامیر منصوری، تهران: نشر هرمس، چاپ اول: 1397)، با تاکید بر غزلیات تازه منتشر شده او در این چاپ، این فرض را مطرح می‌کند که احتمالاً بهار، در دوره‌ای خاص، بیش از پیش به شعر و غزل سعدی پرداخته و حتی کوشیده در زمینه غزلسرایي به سبک سعدی تمرین کند. از دید معصومی همدانی همین تلاش بهار، که در غزلیات او منعکس شده، در شکل‌گیری زبان او در دوره آخرش موثر بوده است. البته خود دکتر معصومی تاکید دارد که این فرض باید با تحقیق بیشتر ثابت شود. همایش «نسبت سعدی با داستان‌نویسی امروز» به همت مرکز فرهنگی شهر کتاب و مرکز سعدی‌شناسی در روزهای پنجم و ششم اردیبهشت ماه سال جاری با حضور شمار کثیری از سعدی‌شناسان و نویسندگان و پژوهشگران ایرانی برگزار شد.

سعدی استاد غزل است و بی‌مناسبت نیست سخن را با غزلی آغاز کنیم. البته بعداً به این غزل باز خواهیم گشت: او خرامان گذرد در ره و

خلقي نگراناش/ طاقتي بار خدايا که ببينيم چناناش// يا بايد که ز دل دور کنم ناوک عشقش/ يا بايد ز دل و جان بکشم ناز کمانش// آب کوثر ز لب آورده و طوبا ز قد خود/ گويي از جان به بر حور پيرورده چناناش// اي به پيچ قد تو سرو به گل در شده پایش/ وي به پيش لب تو غنچه فروبسته دهانش// درد هجر نه دردي که توان کرد علاجش/ داغ عشق تو نه داغي که توان کرد نهانش// باغ اگر غنچه بگويد که چو لبهاي تو دارم/ همچو سوسن ز قفا کرده برون باد زبانش

شاید به نظر آید غزل زیبایی از سعدي است، درحالي که اين غزل از سعدي نيست و از ملکشعراي بهار است! موضوع سخن من هم راجع به سعدي و فصل بهار نيست، بلکه راجع به سعدي و ملکشعراي بهار است، اما کساني که تصور کردند اين غزل از سعدي است، چندان بيراه نرفته اند، زيرا اگر اين غزل در ديوان سعدي مي آمد، کسي حدس نمي زد که متعلق به او نيست.

سعديا چون تو کجا نادره گفتاري هست

درباره رابطه ملکشعراي بهار و سعدي بسيار مي توان گفت و آنچه مي آيد صرفا مقدمه اي است. در اينکه بهار مثل هر دوستدار ادب فارسي و شاعر ايراني به سعدي ارادت زيادي داشته، ترديدي نيست. نمونه اش تضميني است که در غزل معروفش از غزل مشهور سعدي کرده است. بهار غزل مشهور سعدي، مشنو اي دوست که غير از تو مرا کاري هست... را تضمين کرده است که بسيار معروف است و با اين ابیات شروع ميشود: سعديا چون تو کجا نادره گفتاري هست/ يا چو شيرين سخت نخل شکر باري هست// يا چو بستان و گلستان تو گلزاري هست/ هيچ ار نيست، تمناي توام باري هست// «مشنو اي دوست که غير از تو مرا ياري هست/ با شب و روز به جز فکر توام کاري هست»

از صبا تا نيما و بهار

يکي ديگر از مواردی که درباره اش کار شده، بحثهايي است که میان ملکشعراي بهار و تقی رفعت بر سر سعدي در گرفته است. تقی رفعت جواني بود که مي توان او را ستون فرهنگي جنبش شيخ محمد خياباني در آذربايجان خواند و انسان بسيار با ذوقی بوده، در عين حال شخصيتي سياسي و فرهنگي و اداره کننده دو نشریه در آن جنبش بوده که متاسفانه وقتي خياباني کشته ميشود، او هم فردي آن روز در 31 سالگي خودش را مي کشد. راجع به اين قضيه يعني مباحث بهار و رفعت هم در کتاب مشهور «از صبا تا نيما» نوشته مرحوم يحيي آرين پور بحث شده و کل اين ماجرا آنجا حکايت شده است. آنجا بحث بر سر شاعري سعدي نيست، يعني نه ملکشعرا مي خواهد ثابت کند که سعدي شاعر

بزرگی است و نه تقی رفعت می‌خواهد بگوید که سعدی شاعر بزرگی نیست، بلکه بحث بر سر این است که آیا سعدی می‌تواند الگوی يك رفتار شایسته اجتماعی و اخلاقی باشد یا خیر؟ پاسخ بهار به این پرسش مثبت و جواب رفعت منفي است. تقی رفعت آدمی انقلابی بوده و نویسنده مطلوبش ویکتور هوگو است و جمله مشهوری دارد به این مضمون که «فینه سرخ ویکتور هوگو را نمی‌توان سر سعدی گذاشت» یعنی از آثار سعدی نمی‌توان حرف انقلابی بیرون آورد، درحالی که به اعتقاد رفعت، آنچه جامعه ما به آن نیاز دارد، از این سنخ حرف‌هاست. من البته در بحث فعلی با تضمین بهار و مباحث او با تقی رفعت کار ندارم. راجع به بحث بهار و رفعت پیش‌تر در مقاله‌ای با عنوان «چرا حافظ؟» (نشر دانش) مفصل صحبت کرده‌ام.

اشعار تازه منتشر شده بهار

بحث فعلی راجع به رابطه میان غزلیات بهار با غزلیات سعدی است. آنچه این انگیزه را در من ایجاد کرد، چاپ جدید دیوان بهار در سال 1397 بود. این چاپ مبتنی بر نسخه‌ای است که مرحوم محمود فرخ، از دوستان دوران نوجوانی تا مرگ بهار، به تدریج در طول 50 سال از شعرهای بهار گردآوری شده است. این نسخه چهره دیگری از بهار به ما معرفی می‌کند که در دو چاپ پیشین از اشعار بهار، آن چهره آشکار نیست. راجع به کیفیت این دیوان جدید بحث و گفت‌وگو بسیار است و متاسفانه بدخوانی‌ها و غلط‌ها در آن خیلی زیاد است و وارد آنها نمی‌شوم. اما به هر حال از دو مصحح این کتاب سپاسگزاریم که آن را در اختیار همه گذاشتند و این می‌تواند مقدمه‌ای برای يك چاپ نهایی از دیوان بهار باشد که متاسفانه وجود ندارد، زیرا بهار به دلیل ماهیت اشعارش، برخی اشعارش در رژیم گذشته مطلوب نبود و حذف می‌شد و برخی اشعارش الان مطلوب نیست و از دیوانش حذف می‌شود. برخی اشعارش هم هیچ‌گاه به دیوانش راه پیدا نکرده است، زیرا بهار به خصوص در دهه 1310 تا 1320 شعرهای زیادی در مطبوعات و کتاب‌ها و... چاپ کرده که هیچ‌گاه به دیوانش راه نیافته است. به اعتقاد شخصی من بهار در کنار اقبال لاهوری از بزرگ‌ترین و آخرین شاعران کلاسیک فارسی است و لازم است جوانب مختلف شعر چنین شاعری شناخته شود.

بهار متقدم: مدیحه گوی محمدعلی شاه

از امتیازات چاپ جدید دیوان بهار این است که بر چاپ‌های قبلی تقریباً سه هزار بیت شعر اضافه دارد. اگرچه در چاپ‌های قبلی حدود 1000 بیت هست که در نسخه محمود فرخ نبوده است. برخی از این شعرها قصائدی است که به خصوص در دوران قاجار و در زمانی که در مشهد

زندگی می‌کرده، گفته و در آنها عموماً مثل هر قصیده‌ای پس از شروع با يك تشریف، به مدح یکی از بزرگان آن روزگار می‌پردازد. این بزرگان غالباً حکام و بزرگان آن زمان خراسان و از شاهزادگان قاجار بودند، یا از منسوبین به سلسله قاجار. گاهی این قصائد به مدح کسی ختم می‌شود که بهار در بخش دوم زندگی‌اش با آن آدم مبارزه کرد، مثلاً در بسیاری از این اشعار، بهار محمدعلی شاه را با همان روش‌های اغراق‌آمیزی که در مدح رایج است، ستوده است. در دو چاپ قبلی این اشعار نیست و احتمالاً یا خود بهار صلاح ندیده مردم بفهمند او زمانی محمدعلی شاه قاجار را مدح می‌کرده یا ملکزاده و فرزندانش که مسوول چاپ اشعار بهار بودند، این اشعار را حذف کرده‌اند. مثلاً از يك قصیده 20 بیتی، 7 بیت در چاپ‌های قبلی هست و 13 بیت نیست و این 13 بیت در چاپ از روی نسخه محمود فرخ هست و این تصویری از تحول فکری بهار به ما می‌دهد که چندان شاهد آن نبودیم. ما می‌دانستیم که بهار زمانی شاعری مداح بوده، اما نمی‌دانستیم که چه کسانی را مدح کرده و حالا بهتر می‌دانیم.

غزلیات جدید بهار

نکته دیگر این چاپ، غزلیات بهار است که بسیاری از آنها در چاپ‌های قبلی نیست. اما مهم‌ترین نکته از حیث موضوع بحث کنونی، تعداد غزلیات بهار در این چاپ است که خیلی بیشتر از غزلیاتی است که در دو چاپ قبلی موجود بود. مقداری از این غزلیات در بخش جداگانه‌ای از چاپ محمود فرخ آمده و چندتایی هم به صورت پراکنده به ویژه در آخر کتاب آمده است.

البته غزلیات بهار از نظر تعداد با غزلیات حافظ و سعدی و... قابل مقایسه نیست و حدود 100-150 تا است. به نظر می‌آید این غزلیات در این دیوان تازه چاپ، به ترتیب زمان سروده شدن مرتب شده‌اند، زیرا بسیاری از غزلیاتی که در دیوان‌های قبلی هست، غزلیاتی است که وقتی بهار خودش صاحب روزنامه‌های بهار و نوبهار می‌شود، آنها را در زمان حیاتش چاپ کرده و محمود فرخ هم این غزلیات را از آن نشریات نقل کرده است. اما بخشی از اینها، هیچ‌جا چاپ نشده بوده و محمود فرخ آنها را از روی دست‌نوشته‌های بهار گردآوری کرده و در ابتدای آن نوشته، «غزلیات قدیمه و تازه آن جناب [بهار] است.» آنچه قبلاً از غزلیات بهار می‌شناختیم، در اواخر این قسمت چاپ شده و عمدتاً در نشریاتی که بهار سردبیرشان بوده، منتشر شده‌اند.

بهار غزلسرا

این کتاب تصویر ما از بهار را تا حدودی تغییر می‌دهد و نشان

می‌دهد که آن تصویر قبلی که بهار در ابتدای شاعری، عمدتاً شاعری قصیده‌سرا بوده و در سراسر عمر شاعری قصیده‌سرا و مثنوی‌گو و اهل مسمط و مستزاد است و از سر تفنن غزل می‌سروده، چندان هم درست نیست. یعنی این تعداد نسبتاً زیاد غزل‌ها، نشان می‌دهد که بهار در زمینه غزلسرایی تفنن نمی‌کرده و لااقل در دوره‌ای از زندگی‌اش به‌طور جدی دنبال غزل بوده و در این دوره از زندگی‌اش به شدت تحت تاثیر سعدی است، هم از لحاظ زبان غزل و هم از حیث مضامین غزل. غزلی که در آغاز این گفتار خوانده شد، شاهدهی بر این ادعاست. خود بهار بالای بسیاری از این غزلیات نوشته «به اقتفای غزل شیخ اجل که مطلعش این است...» تقریباً همه این غزلیات، جزو غزلیاتی است که قبلاً شناخته نشده بودند و در چاپ‌های پیشین اشعار بهار نبودند.

در برخی موارد ماجرا از «اقتفا» و «استقبال» و «بدرقه» و تاثیر فراتر می‌رود و می‌توان گفت بهار، سعدی را تقلید می‌کند. به این دو غزل توجه کنید. اولی از بهار و دومی از سعدی است. با دقت در آنها درمی‌یابیم که گویی بهار می‌خواهد غزلی بسراید که حال و هوای عاشقانه غزلیات را داشته باشد. مضامین عمده این غزل‌ها، عاشقانه است و مثل غزلیات سعدی، مضامین سیاسی و اجتماعی تقریباً وجود ندارد. مضامین عرفانی خیلی کم‌رنگ است. البته بعداً غزل بهار تغییر می‌کند. غزل بهار این است:

ز توجهات دل‌بند و نگاه دلفریبت / تو همی روی و دل‌ها زده دست در
رکیت // مگر آدمی نباشد که دلش ز ره نگه نگردهد / چو بدین صفت
بیند رخ آدمی فریبت // تو نهفته روی و یک شهر ندیده در تو مفتون /
چه کنند اگر ببینند بدین جمال و زینت // دل عاشقان ربودی و سر
عتاب داری / چه کند روان عاشق که ننالد از عتیبت // تن رنج دیده را
نیست تحمل فراغت / دل ناشکیب را نیست تصور شکیبت // نه قرار آنکه
بینم به حجاب روی خوبت / نه توان آنکه از روی برافکنم حجیبت // تو
جفا کنی و اصلاً به حساب در نیاری / چه کنم اگر نسازم به جفای
بی‌حسیبت // تو ترنج و سیب داری به درخت حسن و غافل / که قرین رنج و
آسیم از آن ترنج و سیبت // دل و جان نهاده بر دست و به راحت
آمدستم / که مگر ورید احسان به من آورد کتیبت // چه رهی تو ای ره
عشق بدین همه فرازی / که روندگان ندانند فرازت از نشیبت // ره
سهمناک عشق است و نهیب دردمندی / چه روی بهار از این ره که درد دل
از نهیب

(رکیب و عتیب و حجیب و حسیب و کتیب، به ترتیب ممال رکاب و عتاب و حجاب و حساب و کتاب است).

اما غزل سعدی:

متناسباند و موزون حرکات دلفریبت/ متوجه است با ما سخنان بی‌حسبیت// چو نمی‌توان صبوری ستم کشم ضروری/ مگر آدمی نباشد که برنجد از عتیبیت// اگر تو خصم باشی نروم ز پیش تیرت/ وگرم تو سیل باشم نگریم از نشیبیت// به قیاس در نگنجی و به وصف در نیایی/ متحیرم در اوصاف جمال و روی و زینت// اگر بر آورد بخت به تخت پادشاهی/ نه چنان که بنده باشم همه عمر در رکیبیت// عجب از کسی در این شهر که پارسا بماند/ مگر او ندیده باشد رخ پارسا فریبیت// تو برون خبر نداری که چه می‌رود ز عشقت/ به درای اگر نه آتش بزنیم در حبیبیت// تو درخت خوب منظر همه میوه ای/ ولکن چه کنم به دست کوتاه که نمی‌رسد به سبیت// تو شبی در انتظاری ننشسته‌ای چه دانی/ که چه شب گذشت بر منتظران ناشکیبیت// تو خود ای شب جدایی چه شبی بدین درازی/ بگذر که جان سعدی بگداخت از نهیبیت در همین خوانش در می‌یابیم که موسیقی کلام بهار و سعدی تقریباً یکسان است. همچنین استفاده از صورت ممال (تبدیل الف به ای) واژه‌ها که شاید در هیچ غزل سعدی به این تعداد نباشد، اگرچه از خصوصیات سعدی است که در حافظ بسیار کم است. مضمون هر دو شعر کاملاً عاشقانه است.

ورزش زبانی بهار با غزلسرای به سبک سعدی

بهار برای ما شاعر مهمی است، به این دلیل که واقعا شعر کلاسیک فارسی با همه مدعیانش بعد از او چهره‌ای به این بزرگی نمی‌بیند، به خصوص چهره‌ای که در حوزه‌های مختلف شعر دست آزموده و کار کرده باشد. چهره شناخته شده بهار شاعری است قصیده‌سرا. در اشعار متقدم او به خصوص اصرار دارد که قصایدش را به استقبال قصایدی از دیگران مثل مسعود سعد سلمان یا منوچهری یا ... گفته‌ام. زبان قصیده و غزل متفاوت است. شاید سعدی تنها شاعر مهمی باشد که هم قصیده گفته و هم غزل و زبان قصیده و غزل در آثار او لااقل به لحاظ واژگان و نحوی مشابه است، وگرنه در شاعرانی مثل خاقانی و انوری زبان شعر و زبان قصیده متفاوت است. بهار گذری دارد از زبان قصیده به زبانی که بعداً در شعرهای مخصوصاً سیاسی او می‌بینیم، مثل مثنوی‌ها و مستزادها و مسمط‌هایش. همه اینها تا حدودی تحت تاثیر قصیده هستند، اما مقداری هم تحت تاثیر زبان روز است که زبانی راحت‌تر و روان‌تر است. به گمان من حلقه اتصالی که این گذر را برای بهار ممکن کرده تا از شعرهای بسیار مغلق به شعرهایی برسد که در عین استحکام به یک معنی راحت هستند، سعدی است. بهار ژورنالیست بوده و برای عموم شعر می‌گفته و می‌خواسته همه شعرش را بخوانند و با شعرش در اجتماع تحول ایجاد کند و مشروطه را پیش ببرد و با رقیبان سیاسی‌اش

دریافتند. آن بهار جوانی که در مشهد بوده، فقط قصد مدیحه‌سرایی و صله گرفتن بوده. اما بهار بعد از آمدن به تهران که مثل همه ما مدام از تهران می‌نالد، در واقع از شعر خیلی چیزها می‌خواسته است. اینکه به لحاظ شخصی یا اجتماعی موفق شده، بحث دیگری است.

فرض من این است که ورزشی که بهار با زبان غزل کرده، در نرم شدن زبان او در اشعار دیگرش تاثیر گذاشته است. البته این فرض باید با تحقیق بیشتر روشن شود. البته بهار در غزلش هم بعداً به این زبان کاملاً سعدی‌وار پایبند نمی‌ماند، بلکه رو به زبان راحت‌تری می‌رود که گاهی به زبان عامیانه می‌رود. مثلاً این دو بیت را ببینید که نظیرش فقط در شعر شهریار می‌توان دید. این دو بیت از غزلیات متقدم چاپ شده در آثار بهار نیست: توای رقیب که داری دلی و ایمانی/ مرو به کوچه خوبان که دزد بازار است// خدا کند که نبینم رقیب را زیرا/ رقیب در نظرم بدتر از طلبکار است

آوردن این دو بیت در غزل در عین حال شجاعتی می‌خواهد که در غزل معاصر فقط شهریار چنین شجاعتی دارد، یعنی ترکیب‌هایی به اصطلاح کوچه بازاری را وارد غزل می‌کند. ریسک است و خطرناک است، اما گاهی هم خیلی موفق است و افق جدیدی به روی غزل باز می‌کند. به هر حال گمان می‌کنم علاقه بهار به غزل سعدی و ورزش طولانی که در تعداد غزل‌هایی که به استقبال سعدی رفته، نمایان است، در زبان بعدی او موثر بوده، البته از تاثیر وقایع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در این تحول نباید غفلت کرد. اما وارد کردن تاثیر این رویدادها به زبان شعر و حتی قصاید بعدی تا حدود زیادی مرهون مشق و تمرینی است که بهار در غزل گفتن به سبک سعدی کرده است. البته نمی‌توان گفت هیچ کدام از اینها غزل مهمی است و برخی صرفاً تقلید است و از استقبال و بدرقه فراتر رفته است. همان غزلی که در ابتدای بحث خوانده شد، در واقع متأثر از این غزل مشهور سعدی است:

هر که سودای تو دارد چه غم از هر دو جهان‌نش/ نگران تو چه اندیشه و بیم از دگران‌نش// آن پی مهر تو گیرد که نگیرد پی خویشش/ وان سر وصل تو دارد که ندارد غم جان‌نش// هر که از یار تحمل نکند یار مگویش/ وان که در عشق ملامت نکشد مرد خوانش// چون دل از دست به در شد مثل کره توسن/ نتوان باز گرفتن به همه شهر عنان‌نش// به جفایی و قفایی نرود عاشق صادق/ مژه بر هم نزند، گر بزنی تیر و سنان‌نش// خفته خاک لحد را که تو ناگه به سر آیی/ عجب از باز نیاید به تن مرده روان‌نش// شرم دارد چمن از قامت زیبای بلندت/ که همه عمر نبوده‌ست چنین سرو روان‌نش// گفتم از ورطه عشقت به صبوری به درآیم/ باز می‌بینم و دریا نه پدید است کران‌نش// عهد ما با تو نه عهده‌ی که تغیر بپذیرد/ بوستان‌یست که هرگز نزند باد خزان‌نش// چه گنه

کردم و دیدی که تعلق ببریدی/ بنده بی‌جرم و خطایی نه صواب است
مرانش// نرسد ناله سعدی به کسی در همه عالم/ که نه تصدیق کند کز
سر دردیست فغانش// گر فلاطون به حکیمی مرض عشق بی‌پوشد/ عاقبت پرده
برافتد ز سر راز نهانش

بهار در تضمین مشهورش، به نحوی خودش را لو می‌دهد که چرا می‌خواسته
به سبک سعدی شعر بگوید. انصاف دهید که آیا این غزل سعدی با غزلی
که ابتدا از بهار خواندم، قابل مقایسه است؟ شاید هم همین تقلید
سعدی سبب شده که بهار بدانند نمی‌شود مثل سعدی شعر گفت یا لا اقل در
این زمانه نمی‌شود مثل او شعر گفت و به سراغ اشکال دیگری از سرودن
شعر رفته است. شاید زبان حال بهار در همان تضمین غزل سعدی باشد
که می‌گوید: لطف گفتار تو شد دام ره مرغ هوس/ به هوس بال زد و گشت
گرفتار قفس// پایبند تو ندارد سر دمسازی کس/ موسی اینجا بنهد رخت
به امید قفس// به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس/ که به هر حلقه
زلف تو گرفتاری هست.

م: ۱۴۰۲ ۱۴ ۱۴۰۲ ۱۴۰۲